

زندگے نامہ مارشال محمد قسیم فہیم

پڑوہندہ: زکریا اصولی



۱۳۹۹ ہجری خورشیدی

ISBN 978-9956-1-0275-0



9 789956 102750

زندگی نامہ مارشال محمد قسیم فہیم

پڑھندہ:

زکریا اصولی

اصولی، زکریا، ۱۳۵۸-

زندگی نامه مارشال محمد قسیم فهیم / پژوهنده: زکریا اصولی

ناشر: کابلستان؛ کابل - افغانستان

مشخصات نشر: ۵۱ صفحه، قطع رقعی.

موضوع: زندگی نامه

ISBN: ۹۷۸-۹۹۳۶-۱-۰۲۷۵-۰

شناس نامه

- نام کتاب: زندگی نامه مارشال محمد قسیم فهیم
- پژوهنده: زکریا اصولی
- برگ آرا: زکریا محمدی
- نوبت چاپ: نخست، حوت ۱۳۹۹ هـ.خ.
- ناشر: نشر کابلستان
- شمارگان: هزار نسخه

فهرست عناوین

- سخن نخست ۵
- شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان چگونه ترور شد؟ ۷
- فقید مارشال محمد قسیم فهیم چگونه از ترور احمدشاه مسعود قهرمان ملی کشور اطلاع یافت؟ ۱۷
- آخرین دیدار فقید مارشال محمد قسیم فهیم با شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان ۲۳
- محمد قسیم فهیم جانشین شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان ۲۷
- زندگی نامه فقید مارشال محمد قسیم فهیم ۳۱
- اعطای رفیع ترین رتبه نظامی (مارشال افغانستان) ۳۹
- امتیازات رتبوی مارشال محمد فهیم قسیم ۴۱
- مصوبه شورای وزیران، در پیوند به درگذشت مارشال محمد قسیم فهیم ۴۳
- سرچشمه ها ۵۱

سخن نخست

فقید مارشال افغانستان در بستر تاریخ فراز و فرودهای سیاسی و نظامی زیادی را دیده است؛ چه در دوره جهاد بر ضد تجاوز اتحاد جماهیر شوروی سابق و چه در برابر تجاوز پاکستان به همکاری گروه طالبان و سرانجام هم نقش محوری مارشال محمد قسیم فهیم بعد از شهادت احمدشاه مسعود «قهرمان ملی افغانستان» و تغییر بنیادی در نظم نوین جهان، رخداد هولناک یازدهم سپتامبر در آمریکا در هر یکی از مقاطع فوق می‌توان نقش تعیین‌کننده و محوری مارشال افغانستان را دید. در این مراحل حساس تاریخ یقیناً اشتباهات و خطاهایی را مرتکب شده است که با روشن‌گری، مستدل و مستقل می‌توان به جوانب آن پرداخت.

در این کتاب فقط به اساس سرچشمه‌های مؤثق و علمی به چند پرسش در حد توان پاسخ خواهیم داد؛ این که قهرمان ملی افغانستان چگونه ترور شد و مارشال محمد قسیم فهیم رهبری نظامی دولت اسلامی افغانستان را گرفت؛ اعطای رتبه مارشالی و امتیازات مارشالی آن چه بود؟

قابل یادآوری است که در طی هفت سال از درگذشت مارشال افغانستان کارهای زیادی فرهنگی صورت گرفته است؛ امیدواریم استمرار یابد و مباحث گفتمان گونه، سیاسی، فرهنگی و نظامی نهادینه شود تا نسل های امروز و فردا به گونه واقعی از کارنامه های ایشان اطلاع یابند. روح همه گذشتگان شاد، یاد و خاطره ی شان پیوسته گرامی باد.

زکریا اصولی

کابل - افغانستان

حوت ۱۳۹۹

شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان چگونه ترور شد؟

زنگ ساعت مسافرتی، خلیلی را بیدار کرد. شش صبح بود و او تنها کم‌تر از چهار ساعت پیش به خواب رفته بود، شب قبل احمدشاه مسعود به گفته خلیلی: آمر، می‌خواست با وی صحبت کند؛ و هنگامی که جلسه رسمی پایان یافت. او خلیلی را به همراهی خود فرا خواند. صحبت‌های زیادی شد و به نظر می‌رسید فرمانده نگران است. طالبان ظرف پنج سال گذشته، به آهستگی اما به صورتی مداوم شورای نظار مسعود را به عقب رانده بودند و اکنون آن‌ها فقط ده درصد کشور را زیر کنترل خود داشتند، گوشه کوهستانی شمال شرق افغانستان که مرکز آن دره پنجشیر بود.

آمر گفت: "زمان به نفع دشمن است" طالبان با دریافت کمک از سوی پاکستانی‌ها و اسامه بن لادن، با گذشت زمان، قدرت گرفته بودند. شورای نظار تنها مانده بود و کمک‌های چندانی از ایران، هند و روسیه دریافت نمی‌کرد آینده تیره و تاریک به نظر می‌رسید.

سازمان استخبارات مرکزی امریکا، سی.آی.ای، از فرمانده می‌خواست که در شکار بن لادن به این سازمان کمک کند. او خوشحال بود که

چنین کاری کند؛ اما توان این کار را نداشت؛ چرا که نیروهایش از این جا در شمال افغانستان، پشت خطوط دفاعی گیر مانده بودند. خیلی به آمر یادآوری کرد که سی.آی.ای نقشی در سیاست‌گذاری دولت امریکا ندارد؛ وظیفه این سازمان فراهم‌آوری اطلاعاتی است که به شکل‌دهی سیاست کمک کند. اما روزی ایالات متحده سیاست خود را در مورد افغانستان و «شورای نظار» تغییر خواهد داد. با توجه به این که بن لادن روزبه‌روز بیش‌تر در دسترس می‌شود، واشنگتن مجبور است دست به این کار بزند. فرمانده کاملاً متقاعد نشده بود؛ اما پذیرفت که روابط با سی.آی.ای اهمیت دارد. لازم بود وی راهی را بیابد تا آن‌ها را برای افزایش سهم قابل توجهی در کمک‌های شان تحت فشار بگذارد.

خلیلی با عجله از خواب برخاست و لباس پوشید. فرمانده پیش از وی در کنار سفره صبحانه سبک نشسته بود. خلیلی با خود گفت: کاش فرصت می‌داشت حمام کند؛ اما فرمانده اصرار داشت که وی برای صرف چای صبح به او بپیوندد. فرمانده طی این دیدار کوتاه دو روز در دوشنبه، پایتخت تاجیکستان و سپس روز گذشته در این جا، در پنجشیر به شکلی غیرمعمول توجه زیادی به مسایل موجود نشان میداد و از خلیلی می‌خواست که با او نشسته و با هم گفت‌وگو کنند. اگرچه آن‌ها با هم دوست نزدیک بودند، ولی آمر معمولاً چنان مشغول بود که برای صحبت‌های دو به دو کم‌تر فرصت داشت.

درحالی که خلیلی جاکت خود را به تن می‌کرد، به درکوبیده شد و سپس در باز گردید. آمر در آستانه در، لبخند بر لب ایستاده بود "تصور

می‌کردم هنوز خواب باشی. بیا، برویم چای بنوشیم. پیش از پرواز به سوی دوشنبه چیزهای زیادی است که باید درباره آن‌ها صحبت کنیم. قدم زنان به داخل اتاق آمد و در چند متری خلیلی ایستاد. خلیلی رو به وی لبخند زنان گفت "آمرصاحب، تو هیچ وقت نمی‌خوابی. چگونه می‌توان با تو رقابت کنیم؟" فرمانده واقعاً خسته به نظر می‌رسید، و ظرف چند سال گذشته بیش تر از سن خود پیر شده بود.

درحالی که آن‌ها هنگام صرف چای صحبت می‌کردند، مهندس عارف رییس سازمان استخباراتی مسعود. و یکی دو نفر دیگر از جمله دکتر عبدالله مسوول امور خارجی شورای نظار، نیز به آن‌ها پیوستند. گفت وگوهای آن‌ها در مورد تحولات شب گذشته، اخبار خارجی و برنامه‌های روز بود. خلیلی توجه چندانی به این صحبت‌ها، که ظرف سال‌های گذشته اغلب هنگام صبح عادی شده بود نداشت، صحبت‌های مختصری درباره دو خبرنگار عرب که چندین هفته در پنجشیر منتظر مصاحبه با فرمانده بودند، صورت گرفت. آیا آمرصباح امروز با آن‌ها دیدار خواهد کرد. آن‌ها پیش از عزیمت حدود یک ساعت فرصت داشتند. فرمانده پرسید که این خبرنگاران وابسته به چه سازمانی هستند. عارف توضیح داد که آن‌ها نامه معرفی از یک سازمان اسلامی در لندن دارند و پروفیسور سیاف ترتیب سفر آن‌ها را به پنجشیر داده است. فرمانده چند لحظه فکر کرد و سپس با مصاحبه موافقت کرد. درحالی که جلسه به پایان می‌رسید، خلیلی رو به فرمانده کرد: "من حمام می‌گیرم و پس از مصاحبه شما را می‌بینیم."

"نه، نه خلیلی. با من بمان علاوه براین، تو بیش تر از عهده رسانه‌ها بر می‌آیی."

خلیلی شوخی کنان گفت: "من یک آدم متمدن هستم باید پاکیزه باشم"

فرمانده پاسخ داد "بلی، خیلی متمدن تو زمان خیلی زیادی را در غرب گذرانده ای واز امکانات خوب استفاده کرده ای، تو ریشه‌های جهادی خود را فراموش می‌کنی" و درحالی که لبخند می‌زد، مکث کرد. "لطفاً بیا من تو را در کنار خود می‌خواهم" خلیلی با تکان سربله گفت و آمر را به سوی اتاق جلسه دنبال کرد.

اتاق بزرگ و راحت بود و در آن وسایل تزئینی مدل غربی به چشم می‌خورد. دو مبل کوچک دو نفره با چندین چوکی در اطراف یک میز بزرگ و مربع شکل قهوه خوری قرار داشت. فرمانده روی مبل نشست و از خلیلی خواست که در سمت راست او بنشیند عارف، داکتر عبدالله و چند تن دیگر از کارمندان نزدیک احمدشاه مسعود روی دیگر چوکی‌ها نشستند. پس از این که آنان سرجای خود قرار گرفتند، دو خبرنگار عرب به داخل اتاق راهنمایی شدند.

آن‌ها به سبک پاکستانی پیراهن‌های بلندی برتن داشتند که روی شلوارهای باد کرده شان کشیده شده بود و هر کدام جلیقه سیاه و بدون آستین نیز پوشیده بودند. رنگ چهره آن‌ها تیره بود، با ریشی کاملاً تراشیده، قدی متوسط اندامی متناسب. یکی از آن‌ها یک سه پایه فلزی را در یک دست داشت و یک دوربین فیلمبرداری سنگین و حرفه ای را در

دست دیگر، بسته باتری کیبل و دیگر تجهیزات از شان هایش آویخته بود. با نزدیک شدن آن‌ها نوعی سردرگمی به وجود آمد؛ یکی از مردان به سمت جلو به سوی فرمانده رفت و فیلمبردار وسایل خود را به سمت دیگر حرکت داد. سرانجام هر دو تن مقابل فرمانده ایستادند و هر یک به نوبه خود با وی دست داده، و به عربی سلام و علیک کرده و ادای احترام پرداختند. خلیلی پرسید که آیا می‌توانند به انگلیسی صحبت کنند و هر دو سر خود را به علامت تأیید تکان دادند. خلیلی به فرمانده گفت: "من برای این دو ترجمه می‌کنم"

آن یکی که به نظر می‌رسید خبرنگار باشد و ارشد این دو تن، تقاضا کرد که در صورت امکان میز چای خوری از جای خود حرکت داده شود تا دوربین فیلمبرداری در موقعیت مناسب قرار گیرد. دیگران چوکی‌های خود را عقب بردند تا امکان جابه‌جایی میز فراهم شود، و در این وضعیت. که سردرگمی بیش‌تری ایجاد کرد، فرمانده به سوی خلیلی برگشت و به شوخی پرسید، "آیا آن‌ها می‌خواهند با ما کشتی بگیرند؟ هیچ کدام این‌ها چندان به خبرنگار شباهت ندارند. شاید این‌ها کشتی گیر هستند."

بالاخره ترتیبات کار چیده شد. عرب ارشد یک چوکی را به سوی فرمانده کشید و در همین حال فیلمبردار سه پایه را تنظیم کرد و دوربین فیلمبرداری را روی آن قرار داد. خلیلی متوجه شد که زاویه دید دوربین در جهت پایین قرار گرفته و جهت لنز آن برابر سینه وی و فرمانده تنظیم شده است. فیلمبردار یک سیم الکترونیکی و یک سیم اتصال باتری در دست‌انگشت گرفت و از محل دوربین چند قدم به عقب برداشت. چنین چیزی عجیب به

نظر می‌رسید؛ این دو تن مانند خبرنگاران آراسته ای نبودند که فرمانده معمولاً با آنان سروکار پیدا می‌کرد. خلیلی پرسید: "شما به کدام آژانس خبری تعلق دارید؟" عرب نشسته پاسخ داد: "اوه، ما وابسته به هیچ گروه خبری ای نیستیم. ما برای مرکز نظارت اسلامی در لندن کار می‌کنیم. ما به جهان اسلام مسافرت و در مورد وضعیت اسلام در هر کشور گزارش تهیه می‌کنیم"

خلیلی این صحبت‌ها را برای فرمانده مسعود ترجمه کرد. فرمانده گفت: "آیا آن‌ها واقعاً خبرنگار نیستند؟ خوب، پس از ما چه سوالاتی دارید؟" خلیلی حرف‌های فرمانده را برای عرب نشسته ترجمه کرد. وی گفت: "ما می‌خواهیم بدانیم چرا فرمانده مسعود گفته است که اسامه بن لادن قاتل است و باید از افغانستان بیرون رانده شود. و بسیاری سوالات دیگر"

خلیلی متوجه شد که این پاسخ فرمانده را ناراحت کرد؛ چرا که سر وی پایین افتاد و چانه اش به سینه نزدیک شد، و این نشان می‌داد که وی خشمگین شده است. خلیلی از وی پرسید: "آیا باید ادامه دهیم؟ می‌توانیم این‌ها را دنبال کارشان بفرستیم" آمر پاسخ داد: "نه، نه ادامه می‌دهیم، ولی زمان آن را کوتاه می‌کنیم"

خلیلی متوجه شد که عرب لحن صدای فرمانده را حس کرده و ابرو درهم کشید. وی که تلاش می‌کرد تنش را بخواباند، با تبسمی بر لب گفت: "لطفاً پرسش‌ها خود را مطرح کنید" عرب اندکی به خود آرامش داد و به دفتر چه کوچکی که در دست خود داشت، نگاهی انداخت.

خلیلی در چوکی خود جا به جا شد، کمی بیش تر خود را به فرمانده نزدیک کرد، پای راست خود را روی پای چپ انداخت و دستان خود را روی زانوی راست قرار داد با خود گفت: ایین مصاحبه زیاد طول نخواهد کشید. ما صدها بار این کارها را کرده ایم، عرب سرخود را به سوی فیلمبردار برگرداند و گفت: "شروع می کنیم" فیلمبردار چند قدم دیگر به عقب برداشت و چراغ کوچک سرخ رنگ در جلو دوربین روشن شد. خلیلی به سرعت به ذهنش خطور کرد که اگر فیلمبردار بیش تر از دوربین فاصله بگیرد، دوربین واژگون خواهد شد. عرب به فرمانده نگاه کرد و پرسید "وضعیت اسلام در افغانستان چگونه است؟" خلیلی سر خود را کمی به سوی آمرچرخاند تا سوال را ترجمه کند و در همین زمان در معرض اصابت یک شعاع آبی رنگ و بی صدا قرار گرفت که فشار آن از شدید تر از هم ضربه ای که تا حالا تجربه کرده بود، او را در هم کوبید. او توانست احساس کند که بدنش به عقب کشیده شد، مبل حرکت کرد، و سوزنش و دردی ناگهانی سر تا پایش را فرا گرفت. سپس همه جا در تاریکی فرو رفت.

دوربین فیلمبرداری با نیرویی باورنکردنی منفجر و به هزاران قطعه کوچک فلزی تبدیل شد. فرمانده و خلیلی بیش از همه در معرض ضربه انفجار قرار گرفتند. مبل واژگون شد و دو مرد را چند متر به عقب پرتاب کرد. انفجار عربی را که در مقابل فرمانده نشسته بود نیز از جا کند و به طرف مبل کوبید. افراد دیگر نیز از در اثر ضربه انفجار از چوکی های خود

پرتاب شده و در معرض اصابت تکه‌های خرد شده وسیله انفجاری قرار گرفتند.

برای چند ثانیه سکوت برقرار شد. سپس درحالی که زخمی‌ها به خود می‌آمدند و تلاش می‌کردند تا حس طبیعی خود را بازیابند، به آهستگی جنب و جوشی برخاست. خلیلی تقریباً بلافاصله به هوش آمد و به طور باورنکردنی احساس خود را بازیافت. او با خود فکر کرد: یک بمب منفجر شده است. "من هیچ چیز نشنیدم؛ اما دود و بوی باروت نشان می‌دهد که انفجار ناشی از بمب بوده است" سپس ضربه و فشار اندکی روی سینه سمت چپ خود احساس کرد پیش از این که نگاه کند، می‌دانست که آن چه حس می‌کند دست فرمانده است. صورت خود را برگرداند و دید که آمر به شدت مجروح شده و کنار او افتاده است؛ صورت او شکاف برداشته و پاره شده بود. خلیلی با خود فکر کرد: او دارد می‌میرد، و من هم. دست چپ خود را بلند کرد تا فرمانده را لمس کند و متوجه شد که پشت دستش در امتداد بند انگشت سوخته و در حال خون ریزی است.

دیگر حاضران در اتاق به خود آمده سعی کردند به کمک آمر بشتابند، و بدین ترتیب فعالیت سریع و توأم با سراسیمگی به راه افتاد. خلیلی اکنون کم کم داشت صداها را می‌شنید؛ اما گوش‌هایش زنگ می‌زد و به نظرش می‌رسید که صداها از دوردست می‌آیند. او به شکل مبهمی متوجه کسانی شد که وارد اتاق می‌شوند؛ آنان تقلا می‌کردند عرب‌دوم را به چنگ آورند. آن‌ها وی را درحالی که خون ریزی داشت، می‌کشیدند و از اتاق بیرون می‌بردند.

خلیلی بار دیگر به سمت فرمانده نگاه کرد و دید که یک نفر پشت سر وی زانو زده و سر او را بلند کرده. فرمانده سر خود را به سمت خلیلی کرداند و دستش را اندکی حرکت داد. وی درحالی که نگاهش به خلیلی دوخته شده بود، گفت "لطفاً اول به خلیلی رسیدگی کنید." سپس آمر از حال رفت و چشمانش بسته شد. خلیلی با خود فکر کرد که او بیهوش شده یا شاید هم جان داده است. با خود گفت خداوندج به ما رحم کند. شاید هم با صدای بلند این حرف را زده بود؛ درست به خاطر نمی آورد. سپس تاریکی جلو چشمان او را نیز فرا گرفت.

کمی بعد، خلیلی به هوش آمد و خود را روی یک کف فلزی درحالی یافت که سر و صدای زیادی به گوش می رسید. درد چنان به جانش پیچیده بود که گویا سرتا پایش در آتش می سوخت. تنها می توانست با چشم چپ خود ببیند. تعجب کرد که چگونه در این لحظه ذهنش به خوبی کار می کرد. متوجه شد که سوار یک هلیکوپتر است و از دره خارج می شوند. سرخود را چرخاند و در همین حال درد تمام وجودش را دربرگرفت دید. که صورت آمر در نزدیکی صورتش قرار دارد. با خود گفت: "آنها بیش تر خون را از صورتش پاک کرده اند. صورت فرمانده رنگ پریده و بی رمق و چشمانش بسته بود و دهانش باز مانده بود، در همین حال خلیلی با خود فکر کرد: او جان داده است، و موجی از غم باورنکردنی سراپای وجودش را فراگرفت. قطرات اشک گرم روی گونه

هایش لغزید و سعی کرد با دست چپ بازوی فرمانده را لمس کند. بار دیگر دنیا در مقابل چشمش تاریک شد.^۱

۱. شرون، گری، ماموریت سقوط، ص ۲۳ تا ۲۹.

فقید مارشال محمد قسیم فهیم چگونه از ترور احمدشاه مسعود قهرمان ملی کشور اطلاع یافت؟

پرسش - داکترسید اکبرزیوری: با وجودی که یادآوری خاطرات تلخ، مطمئناً برای جناب عالی ناگوار و سخت است، اما برای مزید معلومات هم وطنان گرامی، خواهشمندم احساس شخصی خود را در لحظات شنیدن خبرشهادت احمدشاه مسعود، بیان کرده توضیح بفرمایید که در آن لحظات در کدام موقعیت قرار داشتید و چه اتفاقی افتاد؟ در ضمن بفرمایید که چه گونه در رهبری نیروهای نظامی و پیش برد کارها، موفق شدید و در این راه احیاناً به چه مشکلاتی برخوردید؟

پاسخ - فقید مارشال محمد قسیم فهیم: ساعت دوازده و چهل پنج دقیقه چاشت در روز شهادت احمدشاه مسعود قهرمان ملی کشور در قرارگاه مرکزی خود در کلفگان بودم و دشمن برنامه عملیات داشت. جبهه ما به دو بخش تقسیم شده بود؛ جبهه ماورای کوکچه را احمدشاه مسعود برعهده داشت و مسول جبهه کلفگان و فرخار من بودم. در خط اول بودم و با علمای کشم و بدخشان جلسه داشتم، در اثنای جلسه، زنگ تلفون به صدا در آمد. چون مسول ارتباط تلفون نبود خودم جواب دادم. پشت خط تلفون انجنیر عارف سروری بود که گفت: "در اتاق آمرصاحب

انفجار رخ داده و وضع خالد (احمدشاه مسعود) خراب است، اکنون درشفاخانه می باشد" انجینیر عارف گفت که در میدان هوایی، از چرخ بال برایت زنگ زده ام. من موضوع را فهمیدم و گفتم که عاجل برابم چرخ بال بفرست. علمایی که در جلسه بودند را به شکل عادی مرخص کردم تا متوجه چیزی نشوند.

بعد از نیم ساعت، چرخ بال نزد من رسید. در طول این نیم ساعتی که در انتظار آمدن چرخ بال بودم، تصمیم گرفتم که اگر احمدشاه مسعود شهید هم شده باشد من نباید تابع احساسات و عواطف خود شوم. هر چند که حادثه مذکور، برایم بسیار تکان دهنده بود. اما در این مورد دو انتخاب داشتم که تصمیم مردانه بگیرم یا جبنانه. اگر تصمیم جبنانه بگیرم باید خودم را بی خبر جلوه دهم، اگر تصمیم مردانه بگیرم باید مسولیتها را برعهده بگیرم، اما اراده کردم که تصمیم مردانه بگیرم تا جبهه نباید شکست بخورد. حتی اگر جبهه به بدخشان و تنگی پنجشیر هم برسد، باید این مسولیت را مردانه به دوش بگیرم، حتی اگر شکست هم در پی داشته باشد. ۹ مورد را یاداشت کردم تا بعداً که به ساحه میروم، تابع احساسات و عواطف خود نشوم یکی از قوماندانهای منطقه گفتم که شهادت را ببینم، اما جبهه شکست نکند. دوم، اگر چنین واقعه بی شهادت احمدشاه مسعود صورت گرفته باشد، باید حتماً موضوع مخفی نگه داشته شود، زیرا در صورت برملا شدن یک شوک عمومی در روحیه مقاومت گران به بار می آورد. به خاطر این که احمدشاه مسعود شخصاً در جبهات، روحیه بود.

ترتیبات انتقال پیکر احمدشاه مسعود در پنجشیر را نیز باید مد نظر می‌داشتیم، زیرا او به تکرار وصیت کرده بود که اگر در هرجایی از وطن شهید شوم، باید در پنجشیر دفن گردم. به هر حال، ۹ مورد را پیش خود یادداشت کردم که عمده ترین مسئله، مخفی نگه داشتن قضیه شهادت احمدشاه مسعود بود که باید در آن بسیار دقت می‌شد. بعد از آمدن چرخ بال به طرف خواجه بهاءالدین رفته زمانی که پایین شدم، دیدم که افراد وارخطا ایستاده اند. از شفاخانه فرخار در تاجیکستان، صالح محمد ریگستانی تماس تلفونی گرفت که احمدشاه مسعود زنده است. من با قوماندان گدا و انجینیر عارف به تاجیکستان رفتم، صالح محمد ریگستانی در بیرون شفاخانه ایستاده بود، تا آن زمان هم فکر می‌کردم که احمدشاه مسعود زخمی شده و زنده است.

وقتی دروازه را باز کردم متوجه شدم که شست‌های او بسته است و قطیفه بی بر رویش گذاشته اند. من در همان لحظه یک مکث کرده و به جسد بی جان احمدشاه مسعود گفتم که نیامده بودم تا تو را به این وضعیت ببینم. در آن جا قوماندان گدا محمد خالد، عبدالودود، انجینیر عارف سروری، جمشید و دو نفر کومانندو علم خان و شخص دیگری هم بودند. ریگستانی صدا کرد که فهیم صاحب! احمد شاه مسعود رفت خود ات سنگر اش را نگه می‌کنی یا نه؟ من گفتم که از گذشته‌ها تعهد داشتیم که هرکدام از ما نبود، دیگرش سنگر را نگه دارد. ریگستانی گفت که کار را طبق سنت صحابه پیامبرص می‌کنیم؛ پیش از دفن پیامبرص به کس دیگری بیعت کردند ولو که تعداد معدودی هم بودند. من قوماندان گدا را پیشنهاد

کردم، اما و گفتم که در زمان حیات احمدشاه مسعود هم تو مسوولیت جبهه او را به دوش داشتی و حالا هم تو باید این مسوولیت را بگیری که در نتیجه، برای من دعا و تعهد کردند.

بعد از تعهد آن ها، گفتم که اکنون من آمر رسمی و شرعی شما شدم، باید قومانده مرا بپذیرید و برای جلوگیری از ایجاد شوک عمومی قضیه را مخفی نگه داریم. بعداً برادران را به دو گروه تقسیم کردم که من با قوماندانان گدا و دونفر دیگر به جبهه آمدیم، صالح محمد ریگستانی و عبدالودود وظیفه مخفی نگه داشتن خبرشهادت و جنازه احمدشاه مسعود را به دوش گرفتند. به قوماندان های خواجه بهالدین تلفونی تماس گرفتم که برنامه ها را ترتیب و تنظیم کنیم و به مسولین درسراسر افغانستان خودم شخصاً از طریق تلفون صحبت کردم، از جمله اسماعیل خان، داکتر ابراهیم درولایت غور، داکتر عبدالله عبدالله، حاجی عبدالقدیر، جنرال عبدالرشید دوستم، کریم خلیلی و... بودند. از این افراد مذکور داکتر عبدالله و جنرال دوستم اصل مطلب را فهمیدند. دوستم نیم ساعت بعد تماس تلفونی گرفته و گفتم که ما همان طوری که از احمدشاه مسعود اطاعت می کردیم، از شما هم اطاعت می کنیم. من استاد برهان الدین ربانی را هم در جریان قرار دادم و در آن لحظات حساس و درد ناک، تمام فکر و هوش من معطوف این بود که جبهه مقاومت برهم نخورد.

دشمن از قضیه آگاه بود، در مخابره های شان از این مطلب یاد می شد. حملات خود را در جبهه شمالی دو سرکه بگرام و تخار شروع کردند، اما نیروهای ما مسلسل مقاومت می کردند، در حالی که طالبان به حد اعظمی

فشار خود را آوردند. برادران مقاومت گر ما واقعاً مردانه گی کردند که حتی برای من هم نقطه عطف بود. من همیشه در نبود احمدشاه مسعود فرماندهی می کردم، اما این بار شدت مقاومت وانگیزه مقاومت گران برایم جالب توجه بود، تا این که پنجاه دو ساعت بعد، حادثه حمله به برج های تجارت جهانی در امریکا اتفاق افتاد. طالبان والقاعده قوی تر فشار خود را در حمله کردن، ادامه دادند تا به طرف بدخشان و ماورای کوکچه پیش روی کنند، ولی ما شدیداً مقاومت کردیم و حتی تعرضات خود را برخلاف انتظار طالبان شروع کردیم. با وجود این که احمدشاه مسعود در همان مراحل اولیه انفجار شهید شده بود، ولی ما در رسانه ها انکار کردیم.

سه یا چهار روز بعد از حادثه نیویارک، روحیه تغییر کرد، آمادگی عمومی و شرایط برای پذیرش اصل موضوع مساعد گردید. احمد ضیا را از بیرون کشور خواستم، حتی هایبل که دستیار و مسوول ارتباطات تلفونی من بود نمی فهمید که احمدشاه مسعود شهید شده است. و از روان و روحیه من هم به این مسئله پی نمی برد. بعد از چند روزی، قوماندان های تخار را جمع کرده و خبر شهادت احمدشاه مسعود را به آن ها دادم. هیأتی تعیین کردیم که شامل استاد برهان الدین ربانی، بسم الله محمدی، دکتر عبدالله عبدالله و شماری از برادران دیگر می شد، به پنجشیر رفتند. شب هنگام ترتیبات غسل، تکفین و به خاک سپاری پیکر مسعود شهید را دادیم. توسط چرخ بال جسد مطهر مسعود شهید را به پنجشیر انتقال دادیم و زمانی که چرخ بال در نزدیک خانه اش به زمین نشست، من خطاب به مسعود شهید کردم و گفتم که مسوولیت خود را ادا کردم و ترا پیش قوم و

مردمت آوردم. مردم را در پنجشیر دیدم که لباس سیاه به تن کرده بودند در آن وقت احساس کردم که چه حادثه و فاجعه عظیمی رخ داده است.^۲

۲. مارشال افغانستان از دیدگاه شخصیت‌های سیاسی و مجاهدین کشور، ص ۴۱ تا ۴۲.

آخرین دیدار فقید مارشال محمد قسیم فهیم با شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان

آخرین دیدار مارشال افغانستان با قهرمان ملی کشور درخط تخار که قوماندانی مستقیم خط را به دوش داشت بود. طالبان آماده گی داشتند تا خط جبهه تخار را که منتهی به بدخشان می شود، بشکنند. البته از برنامه هایی که با یازدهم سپتامبر هماهنگی داشتند، اطلاع داشتیم؛ چون به امریکایی ها این جریان را گفته بودیم. آمرصاحب علنی در مطبوعات گفت که پیامم به بوش این است که اگر متوجه افغانستان نشود، بزودی این آتش دامن آمریکا را نیز می گیرد. آنان طالبان آماده گی تمام گرفته بودند وچهل و دوهزار افراد تازه نفس را آماده کرده بودند تا این خط را بشکنند. به همین خاطر من(محمد قسیم فهیم) دریک طرف که خط اصلی کلفگان بود، می بودم وهمواره با آمرصاحب شخصاً در اداره خط جبهه ماورای کوکچه هماهنگی داشتیم.

یک روز برایم زنگ زد وگفت که یک چرخ بال می فرستم بیا که رهبران و استادان در پنجشیر جمع شده واز ما نیز تقاضا کرده اند تا در این نشست باشیم؛ شما بیشتر از من بروید ومن تا شب می آیم.

همان کار صورت گرفت و در آخر مجلس، ساعت دو نیم شب بیرون شدیم. در همان مجلس هم خاطرات بسیار زیاد وجود دارد که صحبت‌های تلخی شد، ما که در درون جنگ بودیم یک تصویر داشتیم؛ کسانی که بیرون بودند به گونه دیگری به قضایا می‌دیدند. ما می‌گفتیم که نیروی دشمن مضمحل شود تا حمله گروهی خود را انجام داده نتواند و ما تعرض کنیم، تصمیم من و آمرصاحب شهید همین بود.

بعد از ختم مجلس، در موتر آمرصاحب نشستیم؛ نزدیک خانه آمرصاحب که رسیدیم، زمانی که خواستم از موتر پیاده شوم آمرصاحب راننده خود را از موتر پایین کرد و برایم گفت: با خودت کار دارم. من گفتم چه کاری؟ آمرصاحب گفت: نمی‌شود تا ده روز جنگ خود را معطل کنیم، یعنی حمله که ما برایش آماده گئی داشتیم که انرژی دشمن به مصرف برسد تا حمله عمومی کرده نتواند.

این زمانی بود که فردا باید می‌رفتیم و حملات را شروع می‌کردیم که آمرصاحب خواستار توقف جنگ شد. در همان شب وزیر خارجه پاکستان عبدالستار اعلام کرد که به بسیار زودی قضیه افغانستان حل می‌شود، معنای این گپ این بود که طالبان به پامیر می‌رسند. آمرصاحب گفت دشمن که این قدر لاف می‌زند که ما تا ده سپتامبر کار را خلاص می‌کنیم، جنگ زمینی همین است که ما و شما دیدیم، توپ تفنگ و جبهه و تانک شان است. بمب اتم آن‌ها استفاده کرده نمی‌توانند چون در این مناطق کوهستانی که دوست و دشمن مشخص نیست، چه کسی را می‌زنند. آمرصاحب با اصطلاحی که داشت گفت: بیا فهیم خان از بهر احتیاط تا

ده سپتامبر جنگ را متوقف کنیم، چون اگر ما جنگ کنیم و همه تجهیزات ما تمام شود؛ نشود کدام حادثه‌ی بی صورت گیرد که هیچ کسی جمع کرده نتواند. تا همان زمان به گونه‌ی بی این جنگ را توقف دهیم.

آمرصاحب برابم گفت: تو برو در خط جبهه و قوماندانان را بگو کارهای سرکوهی کنند و انتظار بکشند؛ من هم میروم تا یک بهانه دیگری پیدا کنم تا ده سپتامبر بگذرد، در ده سپتامبر ببینیم که آن‌ها چه می‌کنند. نیروهای ما آماده باشند تا ضعیف نشویم. چون در جنگ اگر پیروز هم شوی، آدم روحاً ضعیف می‌شود؛ جنگ کشته، تلفات و مصرف دارد. من خداحافظی کردم و به آمرصاحب گفتم، تا ده سپتامبر انتظار می‌کشیم.

آمرصاحب گفت: اما به یک شرط که خودت در بالای کوه مصروف سوق و اداره باشی و هیچ پایین نشوی؛ یک جایی را شیخ پلنگ می‌گویند که در کارهای نظامی افغانستان مشهور است، مرکز سوق و اداره من همان جا بود؛ قوماندان‌های زیادی با من بودند. وقتی رفتم همه برایم گفتند چه کردی؟ من برای شان گفتم که آمرصاحب می‌گوید تا ده سپتامبر منظر باشیم و گاه گاهی عملیات سرکوهی کنیم. برای قوماندان‌ها گفتم که آمرصاحب هدایت داده است که همین جا باشیم و از این جا پایین نشویم، ما ده سپتامبر را می‌شمریم که درنهم سپتامبر آمرصاحب شهید شد.

انجینیر عارف سروری برایم زنگ زد که انفجاری شده و خالد وضعش خراب است. در شبکه مخابراته نام من طارق واز آمرصاحب خالد بود. فهمیدم که آمرصاحب شهید شده است.^۳

محمد قسیم فهیم جانشین شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان

داستان مقاومت و پس از شهادت آمرصاحب پایان یافت و وضعیت به گونه
بی پیش آمد که دیگرامیدی برای مقاومت باقی نمانده بود. دکتر عبدالله
عبدالله بعداً گفت که وقتی شنیدم آمرصاحب شهید شده است، ما فکر
می کردیم اگر بتوانیم آمرصاحب را در یک قله کوه دفن کنیم، کار خیلی
بزرگی خواهد بود. چه رسد به مقاومت کردن این مقوله که هرکسی را برای
کاری ساخته اند. در این شرایط یگانه کسی که تحت تأثیر قرار نگرفته
بود، مرحوم مارشال فهیم خان بود. او مسولیت نیروهای مسلح دولت
اسلامی (مقاومت) را به دوش گرفت. مرحوم مارشال فهیم خان مثل
هر انسان دیگری کاستی های زیادی دارد، ولی در تمام زندگی همین یک
افتخار برایش کافی است که در شرایط بسیار دشوار، مسولیت نیروهای
مقاومت را به دوش گرفت. در جلسه بی که از پس شهادت آمرصاحب
برای جایگزینی ایشان صورت گرفت، من (عبدالحفیظ منصور)
حضور داشتم. فهیم خان خطاب به شخصیت های ذیل گفت:

■ به احمدضیا مسعود گفت: آمرصاحب هم فرزند دوست محمد خان بود و توهم فرزند اوستی، نام او احمدشاه مسعود بود. نام تو احمدضیا است همان‌گونه که از او اطاعت کردیم. از تو هم اطاعت می‌کنیم، بیا عوض برادرت ایستاد شو، احمدضیا مسعود نپذیرفت.

■ به محمد یونس قانونی گفت: قانونی صاحب خودت در یک وضعیت خوب قرار داری، بسم الله محمدی فرمانده شمالی فرزند مامایت و عتیق الله بریالی فرزند خاله ات است، تو می‌توانی این مسوولیت را خوب انجام بدهی، بیا این مسوولیت را به دوش بگیر، قانونی صاحب هم قبول نکرد.

■ به داکتر عبدالله عبدالله گفت: داکترصاحب خودت دوست و رفیق نزدیک آمرصاحب بودی، همان‌گونه که در حیات آمرصاحب قدر و احترامت را داشتیم، اکنون هم داریم. بیا مسوولیت جبهات را به دوش بگیر.

به همین منوال بالای کسان دیگری هم صدا کرد، اما کس نپذیرفت. به هردلیلی فهیم خان در میدان ماند و مسوولیت جنگ را پذیرفت. البته فهیم خان این مسوولیت را به خاطر این نگرفته بود که مارشال و مشهور شود، بل او این مسوولیت را به خاطر مردن گرفته بود، به همین دلیل بود که بعداً یک سلسله اشتباه‌هایی را مانند دیگر انسان‌ها انجام داد، اما به خاطر پاسداری از آن زمان و به دوش گرفتن مسوولیت بزرگ، ما قدر و احترامش را داشتیم و باید داشته باشیم.

زندگی نامه مارشال محمد قسیم فهیم / ۲۹

جانشینی آمرصاحب درچنین یک وضعیتی صورت گرفته بود، مانند امروز جاده هموار نبود. همه روحیه خود را از دست داده بودند. این جلسه در سریچه هشت روز پس از دفن آمرصاحب صورت گرفته بود.^۴

۴ . منصور، عبدالحفیظ، جمعیت شناسی، ص ۲۱۴.

زندگی نامه فقید مارشال محمد قسیم فهیم

مارشال محمد قسیم فهیم، فرزند مولوی عبدالمتین در سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی، در یک خانواده متدین و متنفذ دیده به جهان گشود. پدرش مولوی عبدالمتین از علما و متنفذهین مطرح در ولایت پنجشیر بود. مولوی عبدالمتین تحصیلات دینی خود را در کشور هندوستان فرا گرفته بود. زمان تحصیلی او در هند، مصادف با اوج تنش‌ها میان مسلمانان و هندوهای آن کشور بود و این زمانی بود که شعارهای جدایی طلبی مسلمانان از هند رونق گرفته بود. در آن زمان، مولوی عبدالمتین طرف دار جدایی مسلمانان از هند نبود و تأکید می‌کرد که مسلمانان می‌توانند با حفظ جایگاه و اتحاد شان در هند به خواسته‌های بزرگ شان برسند. مولوی عبدالمتین پس از آن که از دیوبند هندوستان سند فراغت به دست آورد، در شمال افغانستان به تدریس علوم دینی پرداخت و پس از مدتی به تجارت رو آورد. بعد از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی، از جمله اولین بزرگان ولایت پنجشیر بود که از تشکل مجاهدین به ویژه از اهداف احمدشاه مسعود شهید، اعلام حمایت همه جانبه کرد و اهالی و بقیه بزرگان این ولایت را به پشتیبانی از

مجاهدین دعوت کرد. موصوف در بین مردم دره پنجشیر از احترام و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود.

مارشال محمد قسیم فهیم، پس از فراگیری آموزش‌های ابتدایی در منطقه عمرز ولایت پنجشیر، به منظور پیش برد تحصیلات عالی در سال ۱۳۴۹ هجری خورشیدی، شامل مدرسه دارالعلوم [دانش سرا] عربی کابل گردید. او در جریان سال‌های آموزش، مبارزات عدالت خواهانه خود را در چارچوب نهضت جوانان مسلمان افغانستان آغاز کرد.

موصوف در سازمان دهی مبارزات و اجتماعات دوشادوش رهبران نهضت از جمله شهید انجنیر حبیب الرحمان فعالیت می‌کرد. و این فعالیت‌ها در تکوین شخصیت سیاسی و سازمانی اش موثر واقع شد.

محمد قسیم فهیم، پس از کودتای هفت ثور سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی و به تعقیب تشدید تهدیدات رژیم وقت در برابر مبارزین نهضت جوانان مسلمان، با جمعی از هم‌صنفی‌ها و یارانش در نهضت، از مسیر کابل قندهار به پاکستان هجرت کرد؛ در این زمان، برای اولین بار با احمدشاه مسعود شهید، آشنا گردید. پس از اقامت کوتاهی در آن جا. به افغانستان بازگشت و مبارزه مسلحانه خود را در منطقه شیگل ولایت کنر آغاز کرد.

او در تابستان همان سال وارد ولایت پنجشیر گردید. و در زمینه ایجاد اولین هسته‌های مجاهدین هم دوش با شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان، ابتدا در پنجشیر و سپس در سایر نقاط کشور همت گماشت. در اولین روزهای آغاز مبارزات مسلحانه، جهت ترتیب و تنظیم مجاهدین در شمال دره پنجشیر " آب تل، آریب و پریان" کار کرد. محمد قسیم فهیم،

در آغازین سال‌های جهاد ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰ هجری خورشیدی جهت ترتیب و تنظیم مجاهدین و حل منازعات بین گروه‌های مختلف مجاهدین منسوب به جمعیت اسلامی و حزب اسلامی، چندین بار به مناطق شمال کابل، کاپیسا، پروان و ... سفر کرد.

محمد قسیم فهیم، در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی به هدایت احمدشاه مسعود در رأس یک هیأت رسمی و عالی رتبه جهت بسیج مجاهدین و ایجاد اتحاد در بین آن‌ها برای اولین بار به ولایت بدخشان، تخار، بغلان و کندز در شمال شرقی افغانستان رفت و آن‌ها زمینه گسترش جبهات مجاهدین و ایجاد پایگاه‌ها در آن مناطق مساعد گردید.

توسعه پایگاه‌های نظامی در شمال مستلزم آن بود تا ساختار و تشکیلاتی، مسوولیت مدیریت و سازماندهی این پایگاه‌ها و واحدهای مجاهدین را در سراسر این مناطق و مناطق مرکزی کشور به دوش گیرد. برای انجام این ماموریت نهادی به نام شورای نظار ایجاد گردید. مارشال محمد قسیم فهیم، در شکل دهی این نهاد نقش کلیدی داشت و در اولین جلسه شورای نظار که در منطقه خاواک ولایت پنجشیر برگزار شده بود، به عنوان معاون این شورا برگزیده شد. نام شورای نظار نیز از طرف او به جلسه پیشنهاد گردید و مورد تأیید اکثریت اعضا قرار گرفت.

با تغییر در وضعیت نظامی و گسترش جنگ با نیروهای شوروی، محمد قسیم فهیم برای بار دیگر در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی مسوولیت انسجام جبهات مجاهدین در ولایت‌های کاپیسا، پروان و مناطق شمال کابل

را به دوش گرفت و توانست هم آهنگی موثری را میان مجاهدین این مناطق برقرار کند.

به دنبال تشکیل شورای نظار، بین سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۸ هجری خورشیدی، مارشال فهیم مشغول انجام مأموریت‌های متعددی جهت گسترش جبهات و انسجام هرچه بیشتر مجاهدین در نقاط مختلف به ویژه شمال کشور شد.

این فعالیت‌ها در سال‌های اخیر جهاد مردم افغانستان به اوج خود رسیده بود که شامل تنظیم روابط با افراد با انگیزه ملی و جهادی در داخل نظام و به ویژه در میان مسوولین امنیتی ساحات اطراف کابل بود.

در سال ۱۳۶۹ هجری خورشیدی جهت ایجاد هماهنگی و اتحاد بین مجاهدین احزاب مختلف در رأس یک هیأت عالی رتبه مجاهدین برای نخستین بار به ولایت‌های بلخ، جوزجان، سرپل، فاریاب و... سفر کرد. در این سفر که شش ماه طول کشید، اختلافات دورن تنظیمی و بیرون تنظیمی بسیاری در اثر میانجیگری و وساطت موثر مارشال پایان یافت و جبهات شمال از آن پس در هماهنگی بیشتری در برابر دشمن عمل کردند.

محمد قسیم فهیم، در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی به منظور ایجاد هماهنگی میان مجاهدین و نیروهای مخالف رژیم حاکم در کابل، با قبول خطرات جدی و با عبور از مناطق تحت اداره رژیم وقت از طریق دره سالنگ به دره کیان و مزار شریف سفر کرد. و در آن جا با سران نیروهای

مختلف در رابطه به هماهنگی و جلب همکاری آن‌ها با مجاهدین صحبت کرد.

محمد قسیم فهیم، پس از تنظیم نیروهای مجاهدین و متحدین آن‌ها در شمال کشور به دستور فرمانده عمومی احمدشاه مسعود، تلاش‌هایی را برای تنظیم و هماهنگی مجاهدین در مناطق شمال کابل آغاز کرد و در نتیجه مجموع این تلاش‌ها، زمینه سقوط رژیم دکترنجیب‌الله از طرف شمال کشور، بیشتر از پیش مساعد گردید. محمد قسیم فهیم پس از سقوط حکومت دکترنجیب‌الله و پیروزی مجاهدین در ۵ ثور سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی به فرمان رییس جمهور وقت، شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی به حیث وزیر امنیت کشور مقرر شد. او ضمن پیش برد وظایف امنیت ملی، هدایت مستقیم فرمانده عمومی احمدشاه مسعود مسوولیت عمومی دفاع از کابل را به عهده داشت و در شکست کودتای ۱۱ جدی سال ۱۳۷۱ هجری خورشیدی نقش اساسی ایفا کرد.

با سیطره طالبان در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی، مدت کودتاهی به حیث فرمانده عمومی نیروهای مقاومت در ولایت شمال کابل ایفای وظیفه کرد و در شکست دو حمله قوی طالبان بالای دره پنجشیر نقش مهمی ایفا کرد. بعد از آن، به هدایت فرمانده عمومی کل مقاومت در بسیج و انسجام دوباره مجاهدین و دفاع از افغانستان در ولایت شمال شرق موظف شد و رهبری مجاهدین این مناطق را به دوش گرفت.

پس از شهادت احمدشاه مسعود در هژده سنبله سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی رهبران و فرماندهان مجاهدین به منظور انسجام بهتر نیروهای

مقاومت و مدیریت بحران‌ترین شرایط، محمد قسیم فهیم را به عنوان فرمانده کل نیروهای دولتی و مقاومت و به عنوان جانشین شهید احمد شاه مسعود، انتخاب کردند. درچنین وضعی او توانست نیروهای مقاومت را منسجم و از خاک افغانستان به وجه احسن دفاع کند.

محمد قسیم فهیم، در ماه عقرب سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی در رأس نیروهای مقاومت وارد کابل شد و در بنیان‌گذاری نظام نوین در افغانستان و موفقیت مذاکرات جلسه بن نقش اساسی را ایفا کرد.

مارشال فهیم، در شرایط جدید سیاسی ناشی از حضور جامعه جهانی در افغانستان به گونه موثری وارد عمل شد و در شکل‌دهی نظام نوین و ایجاد ثبات و امنیت در کشور نقش مهمی ایفا کرد. با ایجاد اداره موقت به حیث معاون اول رییس اداره موقت و وزیر دفاع ملی تعیین شد. مارشال محمد قسیم فهیم، بعد از برگزاری لویه جرگه اضطراری برای بار دوم به حیث معاون اول ریاست جمهوری و وزیر دفاع ملی کشور تعیین گردید.

او تمام تلاش خود را در راستای شکل‌دهی ساختارهای سیاسی فروریخته افغانستان انجام داد و در کنار دیگر دولت‌مردان این کشور پایه‌های یک دولت دموکراتیک و مردمی را مستحکم ساخت.

به پاس خدمات ارزنده در ایجاد دولت جدید و نقش اساسی ایشان در آزادی کشور، به تاریخ ۱۵ ثور سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی به کسب رتبه مارشالی، عالی‌ترین درجه در سلسله مراتب نظامی نایل شد.

او معتقد بود که رتبه مارشالی محصول زحمات و مبارزات حق‌طلبانه ملت بزرگ افغانستان در دو مقطع جهاد و مقاومت است و متعلق به

خانواده‌های شهدا، معلولین، مجاهدین و مقامات گران افغانستان می‌باشد. و آن را به عنوان یکی از مهم‌ترین دست‌آوردها و ارزش‌های مبارزات ملت افغانستان پاس می‌داشت. در دوره‌های اداره موقت و حکومت انتقالی، به منظور جلب حمایت کشورهای منطقه به روند جدید و پروسه نظام‌سازی و تشکیل اردوی جدید افغانستان. به کشورهای امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، روسیه، تاجیکستان، ایران، هندوستان و امارات متحده عربی سفر کرد. و طی این سفرها با مقامات عالی آن کشورها مذاکره کرد.

پس از انتخابات سال ۱۳۸۴ هجری خورشیدی، مارشال فهیم برای پنج سال در بیرون از حکومت به فعالیت‌های سیاسی پرداخت که در نتیجه بزرگ‌ترین جریان اصلاح طلب را تحت زعامت شهید پروفسور برهان‌الدین ربانی زیر نام جبهه ملی بنیان گذاشت، در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری، برای بار سوم به عنوان معاون اول ریاست جمهوری سوگند وفاداری یاد کرد و در این مدت در کنار سایر رهبران در راستای تحقق آرزوی دیرینه مردم افغانستان، یعنی صلح دائمی، تلاش کرد. و نیز برای تحکیم پایه‌های ثبات و نظام و تثبیت جایگاه مجاهدین در دولت افغانستان همواره کوشید و تأکید کرد.

هنوز آرمان‌ها و آرزوهایش برآورده نشده بود که در صبح روز یک شنبه به تاریخ ۱۸ حوت سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی به عمر ۵۶ سالگی داعی اجل را لبیک گفت و مردم افغانستان را برای سه روز در ماتم عمومی نشانند.

دولت افغانستان و نمایندگان کشورهای مختلف، درگذشت مارشال محمد قسیم فهیم را ضایعه بزرگ عنوان کرده و نقش او را در آوردن ثبات نسبی در افغانستان غیرقابل انکار خواندند. پیکر مارشال مرحوم به اساس مصوبه اختصاصی شورای وزیران، طی مراسم خاص و باشکوه دولتی، در تپه ده کپیک شهرکابل به خاک سپرده شد. انالله وانا الیه راجعون^۵

اعطای رفیع ترین رتبه نظامی (مارشال افغانستان)

فرمان رییس اداره موقت افغانستان شماره ۱۵۱ مورخ ۹/۲/۱۳۸۱ هجری خورشیدی برای برادر محمد قسیم فهیم معاون اول و وزیر دفاع ا.م.ا!! از آن جایی که یکی از اهداف عمده اداره موقت تحکیم صلح، تأمین امنیت مطمئن، خدمت به مردم رنجیده؛ زنده نگهداشتن افتخارات نیاکان، مبارزه پیگیر با دشمنان استقلال و آزادی وطن را در بر می گیرد. لازم میدانم برای محمد قسیم فهیم معاون اول اداره موقت و وزیر دفاع ملی اداره موقت افغانستان به پاس خدمات شایسته، ارزش های والای ملی و معنوی در راه حفظ استقلال، تمامیت ارضی، وحدت ملی، تأمین صلح و امنیت و نجات افغانستان زمان تجاوزقشون سرخ و سرنگونی طالبان اجیر طی دو دهه که از خود نشان داده اند.

رفیع ترین رتبه نظامی (مارشال افغانستان) را منظور نمایم، از خداوند (ج) برای شان در اجرای وظیفه محوله توفیق مزید را خواهانم، حامد کرسی رییس اداره موقت افغانستان^۶

۶. فرمان شماره ۱۵۱ اداره موقت افغانستان مورخ ۱۳۸۱ هجری خورشیدی.

امتیازات رتبوی مارشال محمد فهیم قسیم

فرمان شماره نهم مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۶ هجری خورشیدی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان در مورد امتیازات رتبوی محترم مارشال فهیم وجایگاه شان در مراسم رسمی و تشریفاتی دولت مارشال عالی ترین رتبه نظامی در کشور بوده، برای این رتبه رفیع نظامی مراتب آتی را منظور میدارم.

۱. به تأسی از تعلیمات نامه‌های نظامی کشور محترم مارشال فهیم مادام الحیات بر حال بوده و از تمام حقوق و امتیازات نظامی مستفید می‌گردد.

۲. موقوف وجایگاه مارشال فهیم در مراسم رسمی و محافل تشریفاتی دولت در ردیف اول می‌باشد.

۳. موترهای حامل محترم مارشال فهیم با نمبر پلایت پنج ستاره مزین و توسط محافظین امنیتی محافظت می‌گردد.

۴. وزارت‌ها و ادارات مربوط در حصه خویش اجراءات نمایند.

حامد کزی

رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان^۷

۷. هفته نامه پنجره، سال سوم شماره ۱۰۸، ۱۹ جدی ۱۳۸۳ هجری خورشیدی.

مصوبه شورای وزیران، در پیوند به درگذشت مارشال محمد قسیم فهیم

جلسه نوبتی شورای وزیران، تحت ریاست جلالت‌مآب حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان، با تلاوت آیات متبرکه از کلام الله مجید قبل از ظهر در قصر گل‌خانه ارگ ریاست جمهوری دایر گردید. ابتدا شورای وزیران به روح پرفتوح مجاهد نستوه کشور، مرحوم مارشال محمد قسیم فهیم، معاون اول ریاست جمهوری که روز یکشنبه هجدهم حوت سال روان داعی اجل را لبیک گفت، اتحاف دعا کرده، درگذشت ایشان را در شرایط سرنوشت ساز کنونی، برای ملت افغانستان ضایعه بزرگ خوانده. اظهار امیدواری کردند تا با رفع این خلا، در برآورده ساختن آرمان‌های مرحومی مبنی بر افغانستان آباد و آرام تلاش همه جانبه صورت گیرد.

به همین ترتیب، رئیس جمهوری اسلامی افغانستان وفات مارشال محمد قسیم فهیم، معاون اول ریاست جمهوری را ضایعه جبران ناپذیر برای دولت، ملت و مجاهدین غیور کشور دانسته، کمبود ایشان را در نظام جمهوری اسلامی افغانستان، جبران ناپذیر خواندند.

رییس جمهوری اسلامی افغانستان، ضمن ابراز تسلیت به اعضای خانواده مرحومی، اعضای دولت جمهوری اسلامی افغانستان و کافه ملت مسلمان کشور، ایشان را یک انسان مستقل و مدبر خوانده، از کارنامه‌های مارشال محمد قسیم فهیم به نیکویی یادآوری کردند. رییس جمهوری، ایشان را دوست نزدیک خود شخصیت صادق، دلسوز، مسلمان متعهد، خدمت‌گذار و عمیقاً وطن دوست توصیف کرده. اضافه کرد، مارشال محمد قسیم فهیم منحصراً یک شخصیت ملی، همیشه بالای تأمین امنیت و تقویت پروسه صلح در کشور تأکید کرده برای خیر و فلاح کشور، طرح‌های جامع ارائه کرد و هیچ‌گاه واقع نشده که در تصمیم‌گیری‌های حساس و فشارهای که بخاطر تصامیم ملی بالای حکومت وارد می‌گردید، من را تنها بگذارد. مارشال فهیم، به عنوان یک معاون مددگار، صادق، همیشه بامتانت و استواری در کنارم ایستاده بود.

رییس جمهوری اسلامی افغانستان، به سلسله محسنات مارشال محمد قسیم فهیم از مجاهدت و فداکاری‌های ایشان در راه آزادی و استقلال کشور یادآوری و قدردانی کرده، از کمیسیون موظف که به منظور برگزاری مراسم تکفین، تدفین و فاتحه خوانی مرحوم مغفور تحت ریاست محمد عمر داوودزی، وزیر امور داخله توظیف کرده بودند؛ خواستند تا گزارش اجراات شان را در راستای اتخاذ آماده‌گی‌های لازم به منظور برگزاری مراسم خاص دولتی، جهت تشیع جنازه، تدفین و فاتحه خوانی متوفی در مرکز و ولایات کشور به کابینه

ارایه کنند. سپس محترم استاد محمد کریم خلیلی، معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان با ابراز تأثیرات عمیق شان گفتند: وفات نابه هنگام این شخصیت بزرگ جهادی و ملی، به شدت متأثرم ساخت. مارشال مرحوم، یار وهم سنگر قهرمان ملی کشور بوده، وفات شان را ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر برای حکومت و مردم افغانستان می دانم.

بعداً پوهاند نعمت الله شهرانی، تأثرات عمیق شان را در رابطه به وفات مارشال محمد قسیم فهیم ابراز داشته، مرحومی را شخصیتی با اخلاق عالی و با دیانت خوانده، از سجایای اخلاقی و وفاداری ایشان به تفصیل یادآوری و افزودند که ایشان از سران و پیش گامان جهاد در کشور بود که گزینش بدیل شان برای حکومت کار دشواری خواهد بود.

سپس وزیر معارف فاروق وردک ضمن ابراز تسلیت به اعضای حکومت و کافه ملت مسلمان کشور، حراست از استقلال، حب وطن و تعهد به تأمین وحدت ملی را از جمله ویژگی های شخصیتی مارشال محمد قسیم فهیم دانسته، و ایشان را من حیث یک پل ارتباطی بین همه اقوام و ملیت های کشور دانستند و نبود او شان را برای دولت و ملت افغان [افغانستان] یک ضایعه واقعاً جبران ناپذیر خواند.

بعداً وزیر دفاع ملی بسم الله محمدی وفات این مجاهد بزرگ را اکیداً ضایعه جبران ناپذیر برای دولت و ملت مسلمان کشور دانسته، ضمن قدرشناسی بی پایان از احساسات مردم کشور گفتند، با

درگذشت مارشال محمد قسیم فهیم، افغانستان یک فرزند وطن دوست دیگرش را نیز از دست داد. مارشال مرحومی که من از جمله هم سنگران ایشان بوده‌ام، یک شخص با تقوا، مسلمان و با دیانت بود. سپس محترم محمد یوسف اعتبار، سرپرست ریاست دفتر معاونیت اول ریاست جمهوری، اول تر از همه پیام تسلیت شان را به کابینه و کافه ملت مسلمان ابراز کرده گفتند، درطول زمانی که من در کنار ایشان بودم، مرحومی شخص صبور، متدین و مسلمان بوده و همه افکار شان در راستای همه بستگی ملی کشور متمرکز بود.

در ادامه، محمد عمر داوودزی، وزیر امور داخله و رییس کمیسیون مراسم تکفین، تدفین وفاتحه خوانی مرحوم مارشال محمد قسیم فهیم معاون اول ریاست جمهوری، پروگرام‌های مطروحه کمیسیون را حسب ذیل به شورای وزیران پیش کش کرد.

- به تاسی از حکم مقام محترم ریاست جمهوری، عزای ملی از روز شنبه مورخ ۱۹ حوت سال روان ۱۳۹۲ هجری خورشیدی به مدت سه روز درکشور اعلان گردیده که درجریان روزهای متذکره، بیرق جمهوری اسلامی افغانستان در داخل کشور وهم در نمایندگی‌های سیاسی افغانستان مقیم خارج به حالت نیمه برافراشته قرار داده شود.
- به مناسبت برگزاری هرچه بهتر مراسم تکفین، تدفین وفاتحه خوانی، کمیته‌های چهارگانه امنیتی تدارکاتی، تشریفاتی و فرهنگی ایجاد و طی جلسات متعدد در عرصه‌های کاری

شان تدابیر لازم را اتخاذ و عملاً اجرا می‌کنند که فشرده آن
ذیلاً ارایه می‌گردد:

- اتخاذ تدابیر امنیتی از آغاز الی ختم مراسم فاتحه خوانی
در مرکز و ولایات کشور.
- انتخاب و اختصاص تپه ده کییک شهر کابل، برای آرام‌گاه
مرحومی.
- انجام مراسم رسمی تکفین و تدفین مرحومی به روز سه شنبه
مورخ بیست حوت سال روان با در نظر داشت مراسم خاص
تشریفات دولتی.
- انتقال جنازه مرحومی با مراسم خاص دولتی از وزارت دفاع
به ارگ ریاست جمهوری غرض برگزاری نماز جنازه، اداری
احترام و آخرین بازدید اراکین بلند رتبه دولتی، خانواده،
دوستان مرحومی و مهمانان خارجی از ارگ ریاست
جمهوری.
- انتقال جنازه مرحومی با مراسم خاص دولتی جهت تدفین به
تپه ده کییک شهر کابل.
- اعلام روز سه شنبه مورخ بیست حوت سال ۱۳۹۲ هجری
خورشیدی به عنوان روز رخصتی عمومی به خاطر برگزاری
مراسم تکفین، تدفین و تشیع جنازه مرحومی.

- تعیین روز چهارشنبه مورخ بیست و یک حوت سال روان به خاطر برگزاری مراسم فاتحه خوانی دولتی مرحومی درمسجد عیدگاه از ساعت یک ونیم الی سه ونیم بعد ازظهر.
- برگزاری مراسم فاتحه خوانی ازطرف خانواده و دوستان مرحومی در ولایت پنجشیر وسایر ولایات کشور به همکاری وزارت حج و اوقاف، اداره مستقل ارگان های محل و والیان ولایات کشور به روز پنج شنبه مورخ بیست و دوم حوت سال روان.
- نام گذاری دانشگاه دفاعی وزارت ملی، واقع قرغه شهرکابل. شورای وزیران پیشنهادهای کمیسیون موظف را مورد تأیید قرارداد به ارگان های ذیربط وظیفه سپرد تا درعرصه های کاری شان اقدامات لازم را اتخاذ و عملی کنند.
- شورای وزیران بعد از بحث و مذاقه روی آجندای جلسه، موضوعات آتی را مورد تأیید وتصویب قرار داد. پیشنهادهای کمیسیون موظف تکفین، تدفین وفاتحه خوانی مرحومی مارشال محمد قسیم فهیم حسب ذیل تأیید است:
- حکم مقام ریاست جمهوری مبنی بر اعلان عزای ملی، از روز دوشنبه مورخ نهم حوت سال روان به مدت سه روز در کشور وقرار دادن بیرق جمهوری اسلامی افغانستان در داخل کشور و درنماینده گی های سیاسی افغانستان مقیم درخارج، به حالت نیمه برافراشته دراین ایام.

▪ به مناسبت برگزاری هرچه بهتر مراسم تکفین، تدفین و فاتحه خوانی؛ کمیته‌های چهارگانه "امنیتی، تدارکاتی، تشریفاتی و فرهنگی" ایجاد و طی جلسات متعدد در عرصه‌های کاری شان تدابیر لازم را اتخاذ و عملاً اجرا می‌کنند که فشرده آن ذیلاً آرایه می‌شود:

▪ اتخاذ تدابیر امنیتی از آغاز الی ختم مراسم فاتحه خوانی در مرکز و ولایات کشور.

▪ اتخاذ تدابیر تشریفاتی برای پذیرایی از مهمانان ذکور و اناث در منزل مرحومی، محل تدفین و محل برگزاری فاتحه.

▪ انتخاب و اختصاص تپه ده کپیک شهر کابل، برای آرامگاه مرحومی.

▪ انجام مراسم رسمی تکفین و تدفین مرحومی به روز سه شنبه مورخ بیست حوت سال روان با در نظر داشت مراسم خاص و تشریفات دولتی.

▪ انتقال جنازه مرحومی با مراسم خاص دولتی از وزارت دفاع ملی به ارگ ریاست جمهوری غرض برگزاری نماز جنازه، ادای احترام و آخرین بازدید اراکین بلند رتبه دولتی، خانواده، دوستان مرحومی و مهمانان خارجی در ارگ ریاست جمهوری.

▪ انتقال جنازه مرحومی با مراسم خاص دولتی، جهت تدفین به تپه ده کپیک شهر کابل.

▪ اعلام روز سه شنبه مورخ بیست حوت سال روان به عنوان روز رخصتی عمومی به خاطر برگزاری مراسم تکفین، تدفین و تشییع جنازه مرحومی.

▪ تعیین روز چهارشنبه مورخ بیست و یک سال روان به خاطر برگزاری مراسم فاتحه خوانی دولتی مرحومی در مسجد جامع عید گاه از ساعت یک ونیم الی سه ونیم بعد از ظهر.

▪ برگزاری مراسم فاتحه خوانی از طرف خانواده و دوستان مرحومی در ولایت پنجشیر و سایر ولایات کشور به همکاری وزارت حج و اوقاف، اداره مستقل ارگان های محل و والیان ولایات کشور به روز پنجشنبه مورخ بیست و دوم حوت سال روان.

▪ نام گذاری پوهنتون دفاعی وزارت دفاع ملی واقع قرغه شهر کابل به نام "پوهنتون [دانشگاه] دفاعی مارشال محمد قسیم فهیم".

ارگان های ذیربط موظف اند تا در عرصه های کاری شان اقدامات لازم را اتخاذ و عملی کنند. کنترل از تحقق مصوبه، به عهده ریاست عمومی اداره امور و دارالانشای شورای وزیران می باشد.^۸

سرچشمه ها:

۱. سپیدارها، بنیاد مارشال فهیم ۱۳۹۴.
۲. شرون، گری، ماموریت سقوط، چاپ چهارم، انتشارات مقصودی ۱۳۹۶.
۳. فرمان شماره ۱۵۱ اداره موقت افغانستان ۱۳۸۱.
۴. منصور، عبدالحفیظ، جمعیت شناسی، انتشارات سعید ۱۳۹۹.
۵. هفته نامه پنجره، سال سوم ۱۳۸۳.
۶. یک سال درنبود مارشال افغانستان، بنیاد مارشال فهیم بخش فرهنگی ۱۳۹۳.